

مبانی فقهی جبران خسارت از سوی حکومت در خطای قاضی^۱

حجت عزیزالهی *

علی تولایی **

معین فرزانه وشاره ***

عبدالرضا محمدحسین‌زاده ****

چکیده

در جایی که صدور حکم از سوی قاضی، خطا باشد، فقیهان امامیه در خصوص مسؤولیت قاضی، مسؤولیت بیت‌المال یا عدم ضمان، اختلاف‌نظر دارند. از آنجا که منشأ خطای قاضی متفاوت است، حکم به مسؤولیت یا عدم آن در همه حالات‌ها یکسان نیست. اگر منشأ خطا، فسق بینه باشد؛ بدین گونه که قاضی پس از شهادت و صدور حکم، متوجه فاسق‌بودن بینه شود، چهار نظریه ارائه شده و نظر برگزیده، ضمان بیت‌المال با استناد به قاعده احترام خون مسلمان است. همچنین اگر منشأ خطا، قصور قاضی در موضوع یا تطبیق حکم بر موضوع باشد، بیت‌المال ضامن خواهد بود، برخلاف جایی که قاضی در حکم قصور کند که خود او ضامن است. مشهور فقهای امامیه حکم ضمان را به غیر محکوم علیه نیز تعمیم داده‌اند. خطای جلا در اجرای حکم قاضی نیز اگر به واسطه خطای قاضی باشد، همانند خطای خود قاضی است. در دعوی مالی با تحقق خطا در صورتی که عین باقی باشد، به صاحب اصلی مسترد می‌گردد و در صورت تلف عین، اگر قبل از قبض محکوم علیه، عین به دست قاضی نرسیده باشد، ضمان بر عهده تألف است وگرنه ضمان به واسطه تعاقب ایدی بر عهده هر دو آنها خواهد بود.

کلید واژه‌ها: خطای قاضی، جرح بینه، قصور قاضی، ضمان، بیت‌المال.

۱- تاریخ وصول: ۱۳۹۶/۴/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۲/۲۳

* دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسؤول)

hojatazizolahi@gmail.com

** دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه یزد، یزد، ایران

*** دانشجوی دکتری فقه و حقوق جزا، دانشگاه آیت‌الله حایری، میبد، ایران

**** دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه باهنر، کرمان، ایران

۱- طرح مسأله

بر اساس اصل ۱۷۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران: «هرگاه در اثر تقصیر یا اشتباه قاضی در موضوع یا در حکم یا در تطبیق حکم بر مورد خاص، ضرر مادی یا معنوی متوجه کسی شود، در صورت تقصیر، مقصر طبق موازین اسلامی ضامن است و در غیر این صورت، خسارت به وسیله‌ی دولت جبران می‌شود و در هر حال از متهم اعاده‌ی حیثیت می‌شود». در فقه امامیه یکی از مواردی که دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود، خطای قاضی در حکم منجر به قتل یا آسیب جسمانی است. بر اساس منابع فقهی، مراد از قاضی، قاضی عادل است که مناسب با موازین شرعی حکم را بدست می‌آورد. حال اگر خطایی صورت گرفت بیت‌المال آن را جبران می‌نماید؛ زیرا بیت‌المال برای مصالح مسلمین آماده شده است، که یکی از آن موارد، جبران خطای قاضی است تا اینکه وی قضاوت را برای ترس از اشتباه و ضرر ترک نکند (گلپایگانی، ۱۴۰۵، ۴۵۰). علاوه بر لزوم بررسی مستندات فقهی این حکم، گستره خطا و اقسام آن نیز مورد نیاز است. بدیهی است که بحث حاضر مربوط به جایی است که بیت‌المال از راه‌های در آمدی که برای آن پیش‌بینی شده است کفاف پرداخت هزینه‌ها را می‌دهد.

۲- مستندات فقهی

این حکم در حقیقت مرکب از دو حکم است که یکی رفع ضمان از قاضی و دیگری پرداخت دیه از بیت‌المال هر کدام مستند مجزایی دارند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مجله مطالعات علوم انسانی

۲-۱- مستند رفع ضمان از قاضی

فقه‌ها برای رفع ضمان از قاضی به قاعده احسان تمسک نموده‌اند. مبنای قرآنی این قاعده، آیه «ما علی الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ» (التوبه، ۹۱) است. این آیه به صورت کنایی محسنین را در یک قلعه‌ای مستحکم قرار داده که تعقیب جزایی راهی به سوی او ندارد (طباطبایی، ۱۴۰۷، ۹، ۳۶۲). قاعده احسان در مسائل مختلف فقهی کاربرد داشته فقها آن را با تعابیر متنوعی مانند: «فلا ضمان علی المحسن» (فخر المحققین، ۱۳۸۷، ۴، ۶۶۳؛ عاملی، بی تا، ۱۰، ۲۹۵) یا «قاعده‌ی عدم ضمان المحسن» یاد نموده‌اند.

فقه‌ها در استنباط خود، قاضی را فردی محسن می‌دانند که ضامن دانستن وی در فرض عدم تقصیر، راهی به سوی وی خواهد بود. راه به سوی او به معنای ضمان او در نتیجه تسلط بر اوست. این راه نیز طبق

آیه شریفه نفی شده است (تبریزی، بی تا، ۶۶). سود رسانی به دیگران جهت بهره‌مند شدن آنها را احسان گویند (شیخ طوسی، بی تا، ۵، ۲۷۹). به نظر برخی دیگر تنها سودرسانی ملاک نیست بلکه دفع ضرر از دیگران نیز می‌تواند در تعریف احسان لحاظ گردد (طاهری، ۱۴۱۸، ۲، ۲۶۸) از آنجا که قضاوت امر مشروعی است که سود و منفعت آن، فصل خصومت و ایجاد نظم در جامعه است و موجب دفع ضرر هرج و مرج از جامعه می‌شود، بنابر این می‌توان قضاوت را مصداق احسان دانست.

بدون شک ضامن دانستن قاضی، مصداقی از سبیل بوده است و در این زمینه اختلافی بین فقها دیده نشد (بجنوردی، ۱۴۱۹، ۴، ۱۱).

به نظر می‌رسد که منفعت و ضرر به دو قسم شخصی و نوعی تقسیم می‌شود. قضاوت نفع نوعی دارد ولی قضاوتی که در آن خطا رخ داده است؛ ضرر شخصی نسبت به آن محکوم دارد. پس نفع نوعی با ضرر شخصی تراحم دارد. با این اوصاف، برخی، احسان را صرف جلب منفعت می‌دانند که در این صورت قضاوت خطا، مشمول قاعده مذکور می‌شود. اما طبق نظری که احسان را صرفاً دفع ضرر معرفی نموده است و یا نظری که آن را اعم از دفع ضرر و جلب منفعت توصیف می‌نماید؛ این تراحم موجب عدم استناد به این قاعده در فرض خطای قضاوت خواهد شد (حسینی مراغی، ۱۴۱۷، ۲، ۴۷۷).

از آنجایی که اطلاق محسن به چنین قاضی خطاکاری مشکوک است، بنابراین نمی‌توان به عمومیت موجود در آیه شریفه که از جمع محلی به الف و لام (المحسین) و نکره در سیاق نفی (سبیل) استفاده می‌شود، تمسک نمود؛ زیرا اشکال، در احسان چنین قاضی است. ولی اگر احسان وی مسلم باشد و اشکال در نفی سبیل بود، از راه عمومیت، چنین قضاوتی، مصداق قاعده دانسته می‌شد نیز اگر مسلک شارع یا سیره عقلاییه شخص را به این نتیجه رساند که مصالح و مفاسد عمومی همواره بر مصالح و مفاسد شخصی مقدم هستند؛ می‌توان در این تراحم، نفع عمومی را بر ضرر شخصی مقدم دانسته و قاضی مصداقی از محسن خواهد بود که مشمول رفع ضمان در قاعده مذکور می‌شود. اما این دو حالت صرف فرض بوده و فاقد دلیل عقلی یا نقلی هستند پس نمی‌توان به عمومیت آیه شریفه تمسک نمود و قاعده احسان را مستند رفع مسؤولیت قاضی خطاکار دانست.

لذا عقیده کسانی که در این مورد خاص، قاضی را محسن فعلی نمی‌دانند موجه تر به نظر می‌رسد. با این بیان که ضمانی از محسن ساقط گردیده است که حاصل از تلف باشد نه حاصل از اتلاف؛ پس متلف ضامن است گرچه مباشر نبوده و اراده احسان داشته باشد (تبریزی، بی تا، ۶۷). شاید به خاطر همین اشکالات برخی

چون ابوصلاح حلبی خطای قاضی را مشمول قاعده احسان ندانسته و قائل به ضمان مطلق قاضی گردیده‌اند (ابو الصلاح حلبی، ۱۴۰۳، ۴۴۸).

۲-۲- مستند ضمان بیت المال

برای ضامن دانستن بیت‌المال در فرض خطای قاضی به یک روایت و دلیل اجماع از سوی فقیهان استناد شده است.

۱. روایت منقول از امیرالمؤمنین (ع)

اولین و مهمترین مستند مسئولیت بیت المال در برابر خطای قاضی روایتی است که از امام باقر (ع) نقل شده است: «قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) أَنَّ مَا أَخْطَأَتِ الْقَضَاءُ فِي دَمٍ أَوْ قَطْعٍ فَعَلَى تَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ: امام علی(ع) قضاوت فرمودند که آنچه را داوران در قصاص (ریختن خون) یا قطع (مثل بریدن دست سارق) اشتباه کنند جریمه‌اش با بیت‌المال است(کلینی، ۱۴۰۷، ۷، ۳۵۴)».

در سلسله روایان، همگی ثقه هستند؛ در میان آنها یونس ابن یعقوب فطحی مذهب وجود دارد (کشی، ۱۳۹۰، ۳۴۵). وی در مدینه از دنیا رفته و بوسیله‌ی امام رضا (ع) تجهیز شده است (همان، ۳۸۵). همچنین اقوالی مبنی بر صحت اعتقادات وی وجود دارد (همان ۳۸۶؛ ۳۸۷؛ ۳۸۸). علامه حلی نیز در کتاب رجالی خود وی را توثیق نموده است (علامه حلی، ۱۳۸۱، ۱۸۵). به نظر می‌رسد این روایت قابل پذیرش باشد؛ زیرا در سلسله روایان ابن فضال که خود از اصحاب اجماع است، وجود دارد (کشی، ۱۳۹۰، ۵۵۶). البته ایشان نیز فطحی مذهب بوده، ولی قبل از مرگ به مذهب امامیه رجوع نموده‌اند (ابن داوودحلی، ۱۳۸۳، ۱۱۴ و ۴۴۱).

روایت دیگری به همین مضمون از اصبخ بن نباته نقل گردیده است که از حیث سند، مرسل محسوب می‌شود (علامه مجلسی، ۱۴۰۶، ۱۰، ۲۳۷). شیخ صدوق نیز آن را در کتاب من لایحضر الفقیه آورده است (ابن بابویه، ۱۴۱۳، ۳، ۷). در مورد احادیث مرسلی که شیخ صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه آورده است، باید گفت که بسیاری از فقها، این احادیث را بر احادیث نقل شده در دیگر کتب اربعه برتری می‌دهند. زیرا معتقدند که وی از قوه‌ی ضبط و حفظ بالایی برخوردار بوده است. به علاوه، وی احادیثی را که از نظر خود صحیح می‌پنداشته و با آنها فتوا می‌داده را در این کتاب جمع کرده است. بنابراین گفته شده که مراسیل وی، در نهایت حجیت و اعتبار هستند (بحرالعلوم، ۱۳۶۳، ۲، ۳۰۰). تا جایی که برخی بر این باورند که

لزومی به بحث از سند روایات نقل شده در این کتاب نیست؛ زیرا وی احادیث خود را از کتب معروف جمع آوری کرده است (سبحانی، ۱۴۱۴، ۳۸۶-۳۸۷).

اما دو نکته در دلالت حدیث قابل توجه است:

نکته اول اینکه در روایت بیان شده بحث از قطع و قتل است و بحثی از موارد مالی مطرح نیست ولی فقهای امامیه فرقی بین مسائل کیفری و غیر کیفری قائل نشده‌اند.

نکته دوم اینکه شاید بتوان حکمت این حکم را چنین معرفی نمود که بیت‌المال برای مصالح مسلمین است و اگر قائل به ضمان قاضی در صورت خطا بشویم هیچ کس جرأت تصدی این منصب را به خود نمی‌دهد؛ پس قضاوت که از مهمترین مصالح مسلمین است تعطیل می‌شود (اردبیلی، ۱۴۰۳، ۱۲، ۴۰).

۲. اجماع

طبق ادعای برخی از فقها، این حکم در نص و فتوا مخالفی ندارد. پس اگر ثابت شود که قطع یا قتلی در اثر خطای قاضی بوده است، لازمه آن پرداخت دیه از بیت‌المال است (نجفی، ۱۴۰۴، ۴۰، ۷۹). البته این اجماع علاوه بر اینکه مدرکی است مخالف نیز دارد. برخی از فقها مانند ابن ادریس حلی قائل به عدم ضمان بیت المال در مقابل خطای قاضی گردیده‌اند. شاید علت این فتوا، عدم پذیرش روایت بالا به دلیل واحد بودن و عدم اعتبار این دسته از روایات در نزد ایشان باشد (ابن ادریس، ۱۴۱۰، ۳، ۴۷۹).

بنابراین برخی قائل به عدم ضمان بیت‌المال گردیده‌اند. ابوصلاح حلبی ضمان را بر عهده شخص قاضی می‌داند. ابن ادریس حلی نیز ضمان را بر عهده قاضی و بیت‌المال نمی‌داند. به عقیده وی قاضی محسن است و دلیلی برای اشتغال ذمه بیت المال وجود ندارد.

۳- گستره و منشأ خطا

به نظر می‌رسد که این حکم هر خطایی را شامل می‌شود و محدود به برخی از خطاهای قاضی نیست. این مطلب از مای موصوله یا بیان دم یا قطع به صورت نکره در روایت مذکور، فهمیده می‌شود. از آنجایی که این الفاظ شمول را می‌رسانند؛ در زمان شک در شامل شدن، می‌توانیم به عموم روایت تمسک کنیم.

اما خطای قاضی از لحاظ منشأ خطا به دو قسم است: گاهی منشأ خطا جرح بینه است و گاهی قصور خود قاضی موجب خطا شده که به تفصیل بیان می‌شود:

۳-۱- جرح بینه

اگر منشأ خطای قاضی جرح بینه باشد یعنی بعد از صدور حکم فسق بینه روشن گردد که در این حالت

دو احتمال وجود دارد.

۱. اگر تاریخ فسق معلوم نباشد، حکم نقض نمی‌شود؛ زیرا امکان دارد فسق قبل یا بعد از شهادت باشد، پس نمی‌توان حکمی را با امر محتمل شکست (طوسی، ۱۳۸۷، ۸، ۲۵۰).
 ۲. اگر تاریخ فسق معلوم بوده که در آن دو حالت متصور است: گاهی فسق بعد از ادای شهادت و قبل از حکم روی داده است. در این صورت نمی‌توان حکم را شکست؛ چون معیار صحت شهادت، وجود ملکه عدالت زمان شهادت است (شهید اول، بی‌تا، ۱، ۲۲۳).
- و گاهی فسق معلوم و قبل از شهادت باشد در این صورت حکم شکسته می‌شود؛ چون عدالت شرط واقعی برای شهادت است نه شرط ظاهری آن^۱ (گلیپایگانی، ۱۴۰۵، ۱۸۴).

۳-۱-۱- بررسی اقوال فقها

احتمال اول و حالت اول از احتمال دوم یعنی زمانی که تاریخ معلوم ولی بعد از شهادت باشد، این دو حالت مصداق خطای قاضی نیستند. اما در حالت دوم از احتمال دوم یعنی جایی که تاریخ فسق معلوم و قبل شهادت باشد؛ در اینجا حکم نقض می‌شود، اگر حکم منجر به قتل یا قطع باشد و اجرا شده باشد، در این صورت چنین تلفی دیه دارد. در مورد پرداخت‌کننده دیه چهار نظر وجود دارد: ۱. حاکم ۲. مزکیین (کسانی که به عدالت شهود نزد قاضی شهادت داده‌اند) ۳. بیت‌المال ۴. مباشر قتل (امام یا ولی دم)

فرق نظر اول و نظر چهارم در اینست که در نظر اول ضامن حاکم است ولو مباشر نباشد و ولی دم قصاص را انجام داده باشد زیرا ولی دم گرچه مباشر بوده مستند به حکم حاکم قصاص را انجام داده ولی در نظر چهارم مباشرت علت حکم ضمان است و کسی که مباشر بوده (چه حاکم و چه ولی دم) مسؤول دیه می‌باشد.

از بین چهار نظر فوق، نظر دوم در امامیه قائل ندارد (سبحانی، ۱۴۱۸، ۲، ۴۵۸). از بین اهل سنت هم، ابوحنیفه قائل به این نظر است (ابن قدامه، بی‌تا، ۱۲، ۱۵۰؛ ابن قدامه، بی‌تا، ۱۲، ۱۳۰).

۱. فرق بین شرط ظاهری و واقعی نیز در همین است که اگر چیزی شرط ظاهری عمل باشد بعد از علم به فقدان آن، عمل صحیح است ولی اگر شرط واقعی باشد بعد از علم به فقدان، عمل مخدوش است. مانند طهارت از حدث که شرط واقعی نماز است و طهارت از خبث که شرط ظاهری آن می‌باشد. لذا اگر کسی بعد از نماز متوجه نجاستی در بدن یا لباس خود شود نمازش صحیح است. ولی اگر متوجه خللی در وضوی خود شود مکلف به اعاده است.

نظر اول، نظر برخی از فقها از جمله شیخ در کتاب فقه تفریعی خود است (ابوالصلاح حلبی، ۱۴۰۳، ۴۴۸؛ طوسی، ۱۳۸۷، ۸، ۲۴۹ و ۲۵۰). ایشان فرقی میان زمانی که حاکم امکان قصاص را برای اولیای مقتول فراهم نموده است، یا زمانی که خود حاکم، امر به قصاص می‌نماید، قائل نشده‌اند. در پایان می‌گوید دیه بر عهده حاکم است اما در اینکه قاضی این دیه را از کجا بدهد بین فقها اختلاف است. گروهی عاقله‌ی حاکم و گروه دیگر بیت‌المال را ضامن دانسته‌اند (طبرسی، ۱۴۱۰، ۵۶۱ به نقل از ابن جنید) که شیخ قول دوم را پسندیده است. به عبارت دیگر حاکم باید دیه را از بیت‌المال پرداخت نماید.

لازم به ذکر است فرق این نظر (حاکم دیه را از بیت‌المال دهد) با نظریه سوم (دیه مستقیماً از بیت‌المال پرداخت شود) در وساطت حاکم است. در اینجا ضامن بر عهده حاکم است ولی می‌تواند از بیت‌المال بپردازد. در نظریه سوم ضامن بر عهده بیت‌المال است. ثمره این تفاوت در صورت عدم کفایت بیت‌المال در پرداخت دیه ظاهر می‌شود؛ که اگر حاکم را واسطه در ضامن بدانیم مسؤلیت پرداخت دیه بر عهده حاکم است و اگر ضامن را مستقیماً بر عهده بیت‌المال بدانیم مسؤلیت پرداخت دیه رأساً ساقط می‌شود.

نظر سوم، نظر مشهور فقها از جمله شیخ در کتاب فقه تطبیقی خود است (طوسی، ۱۴۰۷، ۶، ۲۸۹؛ علامه حلبی، ۱۴۱۳، ۸، ۵۴۶؛ علامه حلبی، ۱۴۲۰، ۵، ۳۴۷؛ علامه حلبی، ۱۴۱۳، ۳، ۵۱۰؛ عمیدی، ۱۴۱۶، ۳، ۵۶۷؛ فاضل هندی، ۱۴۱۶، ۱۰، ۳۷۹)؛ در مستند این حکم روایتی که سابقاً ذکر شد را بیان نموده‌اند.

۳-۱-۲- نقد و بررسی

از آنجا که فسق شهود، مصداقی از خطای قاضی دانست. چون خطا در لغت به معنی نقض الصواب است (جوهری، ۱۴۱۰، ۱، ۴۷). گروهی دیگر آن را به ضد الصواب معنا نموده‌اند (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۱، ۶۵). از قول اصمعی نقل شده است: «یقال أصاب فلان الصواب فأخطأ الجواب؛ معناه أنه قَصَدَ قَصْدَ الصوابِ و أرادَه، فأخطأ مُرادَه، و لم یعمدِ الخطأ و لم یُصیب؛ وقتی گفته می‌شود که فلانی، اقدام، جهت انجام کار درست نمود، اما در پاسخ خطا کرد، به این معناست که قصد درستی داشت و آن درست را اراده نمود، اما در مرادش به خطا رفت، ولی قصد خطا نداشت و کار درست را انجام نداد (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۱، ۵۳۵)».

طبق این تعریف، با وجود قصد شخص به انجام کار درست، خطا به اشتباه غیر عمد معنی می‌شود. برخی لغت دانان نیز، خطا را در مقابل عمد قرار داده‌اند (ابن اثیر جزری، بی‌تا، ۲، ۴۴). به هر حال در این مورد،

اشتباهی از قاضی در صدور حکم سر نزده است. اگر بینه جرح نمی‌شد حکم به درستی صادر می‌شد. اما اکنون با جرح بینه نمی‌توان خطا را به قاضی منتسب کرد.

اما در روایتی که از امام امیرالمؤمنین علی (ع) درباره طریقه ی جرح و تعدیل شهود بوسیله ی رسول خدا (ص) نقل شده است (حر عاملی، ۱۴۰۹، ۲۷، ۲۴۰). چنین استنباط می‌شود که جرح و تعدیل وظیفه و تکلیف قاضی است؛ زیرا طبق این روایت رسول خدا (ص) وقتی عدالت یا فسق شاهدهی برایش معلوم نبود از قبیل و کسب و منزل شهود سوال می‌فرمود و بعد دستور می‌داد که نام مدعی و مدعی علیه و شهود و شهادت آنها در دونسخه تنظیم شود و هر یک را به دست یکی از اصحاب خاص خود می‌داد تا هر کدام بروند و پنهان از دیگری در محل زندگی شهود تحقیق کنند. اگر نتیجه تحقیقات آنها دال بر عدالت و فضیلت شهود بود حضرت آن گروهی که شهادت به عدالت این دو شاهد را داده بودند همراه با خود دو شاهد حاضر می‌فرمود و اگر آن گروه عدالت این شهود را تأیید می‌کردند. حضرت مطابق شهادت شهود حکم می‌دادند. ولی اگر نتیجه تحقیقات دال بر بدی شهود بود حضرت بعد از حاضر شدن گروهی که شهادت بر بدی این شهود داده‌اند همراه با خود شهود (و اثبات بدی آنها) شهادت آنها را رد می‌نمودند.

حال که تعدیل و جرح شهود وظیفه و تکلیف قاضی است پس جرح شهود را می‌توان مصداق خطای قاضی دانست و به این دلیل مسؤلیت پرداخت دیه را بر عهده بیت‌المال دانست.

در هر صورت حکم به پرداخت دیه از بیت‌المال در صورتی که قاضی مستند به شهادت گروهی، حکم قتل یا قطع را صادر نماید و بعد از آن فسق شهود ظاهر شود؛ حکم نیکویی است که فتوای فقها آن را تأیید می‌کند. اما اگر جرح شاهدان جزء خطای قاضی قلمداد گردند، مضمول روایت اشاره شده خواهند بود و به استناد این روایت دیه بر عهده بیت‌المال است. ولی اگر جرح شهود از مصادیق خطای قاضی دانسته نشوند؛ صرفاً به استناد قاعدهی احترام خون مسلمان^۱، دیه مقتول بر عهده بیت‌المال است؛ زیرا نمی‌توان دیگران را محکوم به دیه نمود.

ثمره این اختلاف در آن زمان است که مشهود علیه مسلمان نباشد و فسق شهود معلوم گردد. اگر مستند حکم، روایت باشد، دیه بر عهدهی بیت‌المال است. اما اگر مستند آن را قاعده مذکور بدانیم، نمی‌توان چیزی را از بیت‌المال به مقتول غیر مسلمان یا ولی وی داد؛ زیرا این قاعده تنها شامل مسلمین می‌شود.

۱. مستند این قاعده روایات متعددی است با عبارت (دم الامراء المسلم لا یبطل) که طبق این قاعده اگر مسلمانی کشته شود (نه بمیرد) و نتوان مرگ او را به شخص یا اشخاصی مستند نمود نباید خون او پایمال شده و بیت‌المال موظف به پرداخت دیه وی است.

۳-۲- قصور قاضی

مراد از قصور قاضی، صرف کوتاهی نیست؛ بلکه کوتاهی بدون عمد را قصور گویند. کوتاهی عمدی را تقصیر گویند. در صورت کوتاهی عمدی که منجر به صدور حکم قصاص بی‌گناهی شود، سه حالت متصور است:

حالت اول: محکوم له (ورثه‌ی مقتول) ظالم و مباشر نیست. ظالم به این معنا که نمی‌داند حق با آنها نیست. در این صورت محکوم علیه (ورثه فرد بیگناهی که قصاص گردیده) حق قصاص قاضی را دارد.
حالت دوم: محکوم له هم ظالم است هم مباشر. در این صورت ضمان بر عهده محکوم له است.
حالت سوم: محکوم له ظالم است، ولی مباشر نیست. در این صورت محکوم علیه یا ولی وی بین قصاص قاضی و محکوم له مخیر است (روحانی، ۱۴۱۲، ۲۵، ۶۹).

اما قصور به دو دسته تقسیم می‌شود: قصور قاضی در تشخیص موضوع و قصور قاضی در تعیین حکم.
الف) قصور قاضی در تشخیص موضوع: از روایات استفاده می‌شود که توجه به جوانب مختلف موضوع قضاوت و اوضاع و احوال ارتکاب جرم از وظایف مسلم قاضی است (محقق داماد، ۱۴۰۶، ۴، ۱۳۲). برای نمونه برخی از فقها در باب ظهور فسق شهود، پرداخت دیه از بیت‌المال را مشروط به عدم تفریط قاضی در تبیین عدالت دانسته‌اند (علامه حلی، ۱۴۱۳، ۸، ۵۴۶). در حالی که تبیین عدالت شهود، از اموریست که مربوط به موضوع می‌شود، در هر موضوعی فرق می‌کند. با توجه به مفهوم شرط، می‌توان نتیجه گرفت که اگر قاضی در تبیین عدالت شهود تفریط نمود، دیه از بیت‌المال پرداخت نمی‌شود بلکه بر عهده قاضی است. اما با توجه به آنکه از کلمه تفریط کوتاهی عمدی متبادر به ذهن است؛ این احتمال نیز وجود دارد که مراد از تفریط در اینجا مطلق کوتاهی نباشد بلکه مراد کوتاهی عمدی باشد. لذا قصوری که از قاضی در تشخیص موضوع سر می‌زند را شامل نمی‌شود.

ب) قصور قاضی در تعیین حکم: با توجه به اهمیت مقام قضاوت، دو شرط ویژه‌ی تعیین شده برای قضاوت، اجتهاد و عدالت است. بنابراین قاضی می‌تواند با قوه‌ی اجتهاد خود فروع را به اصول برگرداند و حکم را در هر مورد استخراج کند؛ از طرف دیگر قوه عدالت مانع خروج وی از راه حق است. با وجود این دو قوه و بنای قضاوت اسلامی بر پایه‌هایی چون قاعده درأ و اصل احتیاط در دماء، احتمال چنین خطایی بسیار کم است.

در مورد کوتاهی قاضی در تعیین حکم، کتب معتبر روایی قائل به ضمان مفتی در صورت خطاء در صدور حکم شده‌اند. مثلاً شیخ حر عاملی بابی با عنوان «بَابُ أَنْ الْمُفْتِيَ إِذَا أَخْطَأَ أَثِمَّ وَ ضَمِنَ» به این مسأله اختصاص داده است (حر عاملی، ۱۴۰۹، ۲۷، ۲۲۰) و از آنجا که یکی از شرایط قاضی، داشتن اهلیت فتوا است، پس عمومیت روایات این باب (كُلُّ مُفْتٍ ضَامِنٌ) قاضی را هم در بر می‌گیرد. از این رو صاحب جواهر ضمان بیت‌المال را مشروط به عبارت «لم یکن مق صرا فی الاجتهاد: عدم کوتاهی یا تقصیر قاضی در تشخیص حکم» دانسته است (نجفی، ۱۴۰۴، ۴۰، ۷۹). اما با توجه به آنکه کلمه مقصر ظهور در کوتاهی عمدی دارد. در این صورت کلام صاحب جواهر نمی‌تواند موید ادعای مذکور باشد.

حاصل آنکه اگر منشاء خطای قاضی، تشخیص حکم شرعی باشد؛ قاضی ضامن است. اما اگر منشاء خطا تشخیص موضوع یا تطبیق حکم بر موضوع باشد. در این صورت بیت‌المال این خسارت را جبران می‌نماید.

حال مبنای این پرداخت ممکن است قاعده احترام خون مسلمان (لَا يَبْطُلُ دَمُ امْرِيٍّ مُسْلِمٍ) باشد. همانگونه که کلینی نیز روایت بالا را از امام علی (ع) در باب (الْمَقْتُولُ لَا يُدْرَى مَنْ قَتَلَهُ) آورده است (کلینی، ۱۴۰۷، ۷، ۳۵۴). شیخ طوسی نیز این حکم را در باب من لا یعرف قاتله ذکر نمود (شیخ طوسی، ۱۴۰۰، ۷۵۵). و یا مبنای این پرداخت می‌تواند قاعده «بیت المال معد للمصالح» باشد همانگونه که برخی فقهای متأخر (اردبیلی، ۱۴۰۳، ۱۲، ۴۰؛ سبزواری، ۱۴۲۳، ۲، ۶۶۸) و بسیاری از معاصرین بر این عقیده هستند (تبریزی، بی‌تا، ۶۸؛ موسوی اردبیلی، ۱۴۲۳، ۱، ۲۷۴). زیرا اگر قرار باشد قاضی را ضامن اینگونه خطاها بدانیم؛ وی از ترس ضمان از حرفه خود دست می‌کشد و قضاوت که یکی از مهمترین مصالح مسلمین است تعطیل می‌شود اما به نظر می‌رسد که هر دو احتمال خالی از قوت نبوده لذا برخی از فقها هر دو احتمال را مطرح نموده‌اند (سبحانی، ۱۴۱۸، ۲، ۴۵۹).

۴- خطای قاضی در قوانین

در قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۹۲ یک ماده به این مطلب اختصاص داده شده است. ماده ۴۸۶ بیان می‌دارد: هرگاه پس از اجرای حکم قصاص، حد یا تعزیر که موجب قتل، یا صدمه بدنی شده است پرونده در دادگاه صالح طبق مقررات آیین دادرسی، رسیدگی مجدد شده و عدم صحت آن حکم ثابت شود،

دادگاه رسیدگی‌کننده مجدد، حکم پرداخت دیه از بیت‌المال را صادر و پرونده را با ذکر مستندات، جهت رسیدگی به مرجع قضائی مربوط ارسال می‌نماید تا طبق مقررات رسیدگی شود. در صورت ثبوت عمد یا تقصیر از طرف قاضی صادرکننده حکم قطعی، وی ضامن است و به حکم مرجع مذکور، حسب مورد به قصاص یا تعزیر مقرر در کتاب پنجم «تعزیرات» و بازگرداندن دیه به بیت‌المال محکوم می‌شود.

باید توجه داشت که صدر این ماده عمومیت دارد؛ به این معنا که خواه این خطا به خاطر جرح بینه باشد و خواه بدلیل قصور یا تقصیر قاضی، مسؤولیت را بر عهده بیت‌المال می‌داند. اما ذیل این ماده تقصیر قاضی را جدا می‌سازد. یعنی در صورت ثبوت تقصیر از سوی قاضی، وی را ضامن دانسته است.

البته باید توجه داشت که فقره دوم هم خالی از اشکال نیست زیرا در صورت تقصیر قاضی، وی را هم ملزم به قصاص یا تعزیر نموده و هم ملزم به برگرداندن دیه پرداخت شده به بیت‌المال دانسته است. دو احتمال در مورد این فقره از ماده می‌توان مطرح کرد: احتمال اول اینکه واو بعد از تعزیرات به معنای «یا» تفسیر شود که در این صورت حکم به قصاص یا تعزیر یا دیه در صورت ثبوت عمد قاضی اعمال می‌شود. احتمال دوم اینکه یک تکلیف زائدی بر عهده‌ی قاضی تعیین نموده است که در فرض حکم به قصاص یا تعزیر دیه هم باید به بیت‌المال برگردانده شود. این مطلب با هیچ فرضی صحیح به نظر نمی‌رسد. زیرا در صورت حکم به قصاص، حق قصاص با ولی دم اوست و معنایی برای پرداخت دیه از سوی قاضی یا بیت‌المال وجود ندارد. در این صورت دو مجازات برای تقصیر وی در نظر گرفته شده است. بدیهی است در صورت تعیین تعزیر نیز تلفی در کار نبوده است که حکم به پرداخت دیه گردد. بنابراین به نظر می‌رسد احتمال اول به تفسیر صحیح از قانون نزدیک‌تر باشد و منظور قانون‌گذار را تأمین نماید.

همچنین این ماده شامل تمامی احکام اشتباه از طرف دادگاه می‌شود؛ خواه منشأ این اشتباه، تشخیص حکم و خواه تشخیص موضوع باشد.

البته ممکن است بیان شود این حکم پیرامون اشتباه در تشخیص موضوع باشد؛ زیرا قضات امروزی اگرچه مجتهد هم باشند باید حکم خود را از قوانین موضوعه کشور بدست آورند و از اعمال نظر شخصی منع شده‌اند.

ولی ماده ۵۸ قانون مجازات‌های اسلامی مصوب سال ۱۳۷۰ خالی از این اشکال بود؛ زیرا تصریح نموده بود: «هرگاه در اثر تقصیر یا اشتباه قاضی در موضوع یا در تطبیق حکم بر مورد خاص ... در این صورت خسارت به وسیله دولت جبران می‌شود، جبران اینگونه خسارات را بر عهده دولت است».

در باب قصور قاضی در قانون مجازات اسلامی باید گفت که در ماده ۱۹۲ بیان می‌کند: «قاضی مکلف است حق جرح و تعدیل شهود را به طرفین اعلام کند. همچنین طبق ماده ۱۹۳... دادگاه مکلف است به موضوع جرح رسیدگی و اتخاذ تصمیم کند». بنابراین از این مواد و مواد مشابه بعدی آن در قانون مجازات، استفاده می‌شود که عدم بیان حق جرح و تعدیل شهود یا عدم رسیدگی به دعوای جرح شهود تقصیر یا قصور محرز و دیه از اموال قاضی گرفته خواهد شد.

۵- تعمیم حکم خطای قاضی

در فقه اسلامی پیرامون تعمیم حکم خطای قاضی به مواردی غیر از قاضی یا غیر از مسائل کیفری یا غیر از محکوم علیه هم مباحثی مطرح شده است.

۵-۱- سرایت حکم به قضات مقلد یا ماذون

همانگونه که قبلاً اشاره گردید یکی از شرایط قضاوت اجتهاد می‌باشد. برخی از فقها این شرط را موضع وفاق و اجماع می‌دانند (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ۲، ۲۸۳؛ شیخ طوسی، ۱۴۰۷، ۶، ۲۰۷؛ شیخ طوسی، ۱۳۸۷، ۸، ۹۹؛ علامه حلی، ۱۴۱۳، ۸، ۴۳۱). ادعای اجماع فیض کاشانی مویدی قوی برای تحقق اجماع بر این شرط محسوب می‌شود (فیض کاشانی، بی‌تا، ۳، ۲۴۷)؛ زیرا به بیان شیخ انصاری وی از جمله کسانی است که اعتنایی به اجماعات ادعا شده در کتب فقها ندارد (انصاری، ۱۴۱۵، ۳۴) برخی چون سید محمد مجاهد این شرط را موضع اجماع تمامی مسلمانان می‌دانند. زیرا فقهای عامه نیز اجتهاد را شرط در حاکم می‌دانند. اما قضاوت غیر مجتهد را به شرط آنکه سلطان و پادشاه مقتدری وی را متولی منصب قضاوت نموده باشد، تجویز نموده اند. این تجویز بخاطر ضرورت است (طباطبایی، بی‌تا، ۶۹).

اما در زمان ما با توجه به حجم دعوای و کمبود قاضی مجتهد جامع الشرایط با آنکه اجتهاد در قضاوت شرط است؛ اما تصدی منصب قضاوت برای غیر مجتهدینی که عالم به احکام و مسائل فقهی و حقوقی هستند با اذن ولی امر مسلمین و ولی فقیه زمان جایز است. اگرچه این علم از طریق تقلید بدست آمده باشد (امام خمینی، ۱۴۲۲، ۳، ۶۷). از سوی دیگر از آنجا که طبق ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی قضات موظف به تطبیق دعوای بر قوانین هستند؛ در صورت مجتهد بودن قاضی و تعارض نظر وی درباره پرونده‌ای با

قانون، پرونده مذکور به شعبه دیگری محول می‌شود؛ از این ماده معلوم می‌گردد که قضات صرفاً تطبیق دهنده پرونده‌های محوله بر مواد قانونی که از سوی مراجع صلاحیت دار تدوین می‌گردد، خواهند بود. پس قضات فعلی مانند ابزاری در دست قوه قضاییه برای تشخیص موضوعات و تطبیق آنها بر مواد قانونی محسوب می‌گردند.

حال با لحاظ هر دو حیثیت قضات فعلی (متصدی قضاوت یا ابزاری در دست حاکم شرع) می‌توان گفت حکم مذکور شامل حال آنها می‌شود. زیرا اگر آنها را متصدی قضاوت دانستیم قاضی محسوب شده و خطای آنها بر عهده بیت‌المال است و اگر در حکم ابزار قضاوت دانستیم باز خطای آنها را می‌توان به قاضی (قوه قضاییه) منسوب نمود و بر عهده بیت‌المال دانست. زیرا ادله مورد بحث چنین قضاتی را در بر می‌گیرد.

۵-۲- سرایت حکم به غیر از محکوم علیه

در صورتی که در اثر خطای قاضی به غیر از محکوم علیه نیز آسیبی برسد مشهور فقها حکم به پرداخت دیه از بیت‌المال نموده‌اند. برای نمونه اگر زنی باردار محکوم به حد زنا گردید و در اثر ترس از آن، جنینش سقط شد؛ محکوم علیه، آن زن بوده که جنین وی ساقط شده است (مفید، ۱۴۱۳، ۷۴۳؛ شیخ طوسی، ۱۳۸۷، ۶۴؛ شیخ طوسی، ۱۳۹۰، ۴، ۲۷۹؛ محقق حلی، ۱۴۰۸، ۴، ۱۵۸؛ علامه حلی، ۱۴۲۰، ۵، ۳۴۷؛ شهید اول، ۱۴۱۴، ۴، ۳۰۱؛ شهید اول، ۱۴۱۰، ۲۶۰؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳، ۱۴، ۴۷۴). اما در این رابطه روایتی وجود دارد که ظاهراً با این شهرت معارض است: روایت شده که خلیفه دوم زنی را که با مردان رفت و آمد داشت را احضار کرد. ماموران عمر برای ابلاغ دستور احضار پیش زن آمدند. آن زن نیز با دیدن آنها ترسید و هراسناک با فرستادگان عمر همراه شد (چون آن زن باردار بود در اثر این ترس و هراس در بین راه) بچه‌اش سقط شد؛ این خبر به گوش عمر رسید. یاران پیغمبر (ص) را گرد آورد و از حکم این جریان و پول خون آن بچه پرسید. همگی به یک زبان گفتند: تو اراده ادب کردن این زن را داشته‌ای و جز خیر و نیکی مقصود دیگری نداشته‌ای. بنا بر این چیزی بر تو نیست. امیرالمؤمنین (علیه السلام) که در انجمن بود در این باره هیچ سخن نمی‌فرمود و خاموش نشست. عمر گفت: ای ابا الحسن شما در این باره چه می‌فرمایید؟ حضرت فرمودند: آنچه گفتند شنیدی. گفت: نزد شما چیست و شما چه می‌فرمایید؟ فرمودند: اینان گفتند آنچه شنیدی. گفت: شما را سوگند می‌دهم که آنچه شما دانی در این باره بفرمایید؟ فرمودند: اگر این گروه (این حکمی که کردند) برای نزدیک شدن و تقرب به تو بود که به تو خیانت کردند، و اگر از پیش خود گفتند در حکم خدا کوتاهی کردند. حکم

این مسأله این است که دیه و پول خون این طفل که از روی خطاء کشته شده بر تو است؛ زیرا کشته شدن این طفل از روی خطاء به واسطه تو بوده است! عمر گفت: به خدا سوگند از میان همه اینان تنها تو برای من خیر خواهی کردی، و به خدا از اینجا برنخیزی تا دیه و پول خون را از بنی عدی (مقصود عاقله عمر است. زیرا وی از قبیله عدی بوده) بگیری (و به صاحبش بپردازی). پس امیرالمؤمنین (ع) همین کار را انجام داد (مفید، ۱۴۱۳، ۱، ۲۰۵).

فقها این تعارض را چنین پاسخ داده‌اند که عمر حاکم شرعی نبوده، پس دیه قتلی که به واسطه خطای وی انجام شده است بر عهده بیت‌المال نیست (فاضل هندی، ۱۴۱۶، ۱۰، ۳۷۹؛ نجفی، ۱۴۰۴، ۴۱، ۲۴۱؛ شهید ثانی، ۱۴۱۲، ۲، ۳۷۴).

۵-۳- سرایت حکم به غیر قاضی

فقها در مورد سرایت این حکم به اجرا کنندگان حکم قاضی مانند جلاد یا حداد (شخصی که حد را اجرا می‌نماید) با یکدیگر اختلاف دارند. در تشریح این مطلب باید گفت که گاهی منشأ خطای جلاد قاضی است و گاهی خود جلاد است. مثلاً، اگر قاضی به بریدن دست حکم داده ولی جلاد به اشتباه پا را قطع نموده است، یا قاضی به اجرای حد تازیانه حکم کرده ولی حداد به اشتباه حد رجم را اجرا کرده است.

در جایی که منشأ خطای جلاد قاضی است، فقها جلاد را در واقع آلت دست قاضی برای حکم می‌دانند (شیخ طوسی، ۱۳۸۷، ۸، ۶۱). زیرا قاعده‌ی «تعلیق حکم به صفت مشعر علیت» است (سبحانی، ۱۴۱۸، ۲، ۴۵۹). به این توضیح که حکم ضمان بیت‌المال معلق به خطای قاضی است. پس خطای قاضی به عنوان علت موجود باشد، معلول که ضمان بیت‌المال است موجود می‌شود.

در مورد جلاد، ضمان را بر عهده وی می‌دانند (محقق حلی، ۱۴۰۸، ۴، ۱۵۹ و ۱۶۴؛ ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰، ۳، ۵۰۵؛ شوشتری، ۱۴۰۶، ۱۱، ۱۴۷؛ علامه حلی، ۱۴۱۰، ۲، ۱۸۴؛ علامه حلی، ۱۴۲۰، ۵، ۳۷۱؛ شهید اول، ۱۴۱۴، ۴، ۲۶۰؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳، ۱۴، ۴۷۶ و ۵۲۴؛ اردبیلی، ۱۴۰۳، ۱۳، ۲۵۸). اما می‌توان گفت دلیل رعایت مصالح مسلمین، بیت‌المال مانند خطای قاضی پرداخت دیه را بر عهده بگیرد تا جلاد نیز مانند قاضی از ترس دیه، منسب خود را رها نکند. البته به نظر می‌رسد که این مطلب به قیاس شبیه‌تر است تا اینکه تنفیح مناط باشد.

۵-۴- سرایت حکم به غیر مسائل کیفری

شمول حکم خطای قاضی به دعاوی مدنی و مباحث مالی نیز مورد بیان فقها قرار گرفته است. توضیح اینکه در مسائل مالی، اگر عین محکوم به باقی باشد و خطا ظاهر شود، باید به صاحبش که به خطا از او گرفته شده است مال برگردد. ولی اگر عین تلف شده باشد، طبق قاعده‌ی «علی الید» و «اتلاف» متلف ضامن آن است. اما اگر وی معسر باشد، شیخ طوسی حکم به ضمان امام یا جانشین وی یعنی قاضی داده است. وی در صورت رفع اعسار می‌تواند به معسر رجوع کند (شیخ طوسی، ۱۳۸۷، ۸، ۲۵۰). البته بر این قول اشکالاتی گرفته شده است. زیرا ضمان به واسطه تلف مال بر عهده محکوم علیه است؛ پس دلیلی برای انتقال آن بر عهده حاکم نیست (محقق حلی، ۱۴۰۸، ۴، ۱۳۴).

حال اگر مال قبل از رسیدن به محکوم له و اتلاف آن توسط وی، به دست قاضی رسیده باشد، می‌توان طبق قاعده تعاقب ایادی، هم قاضی و هم متلف را ضامن دانست، یعنی محکوم علیه می‌تواند به هر دو رجوع کند؛ ولی اگر به قاضی رجوع کرد، قاضی می‌تواند به محکوم له که متلف بوده رجوع کند (تبریزی، بی‌تا، ۶۰۹).

۶- نتیجه گیری

از مجموع مطالب بیان شده نتایج زیر حاصل میشود:

۱. برای ضامن دانستن قاضی نمی‌توان به قاعده احسان تمسک جست. در صورتی که بیت‌المال را مسؤول اشتباهات قاضی بدانیم، دیگر وجهی برای ضمان قاضی وجود ندارد؛ زیرا برای یک مسأله نمی‌توان دو ضامن معرفی کرد.
۲. با ادله‌ی دیگر از جمله قاعده «بیت‌المال معد للمصالح» و روایت مذکور از امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌توان بیت‌المال را مسؤول خطای قاضی دانست.
۳. در جایی که منشأ خطای قاضی جرح بینه باشد؛ از آن جهت که این خطا را نمی‌توان به قاضی نسبت داد پس شامل روایت امیر المومنین (ع) نمی‌شود. ولی در این مسأله می‌توان طبق قاعده احترام خون مسلمان، بیت‌المال را مسؤول پرداخت این دیه معرفی نمود.

۴. در فرض تقصیر قاضی، محکوم له در صورت مباشرت و انجام ظلم و تعدی قصاص می‌شود و در غیر این صورت قاضی قصاص می‌شود. در صورت ظالم‌بودن و عدم مباشرت وی، ولی دم بین قصاص ایشان و قاضی مخیر است.

۵. در صورت قصور قاضی در تشخیص موضوع، دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود و در صورت تعیین حکم اشتباه، دیه بر عهده قاضی است.

۶. در زمانی که خطای قاضی بر غیر محکوم علیه خسارات وارد کند، طبق نظر مشهور، این خسارت از بیت‌المال پرداخت می‌شود.

۷. در مورد ضمان جلاذ و حداد باید گفت که در جایی که منشاء خطای آنها، خطای قاضی باشد؛ دیه بر عهده بیت‌المال است و اگر خطا از خود وی باشد دیه بر عهده خود ایشان است.

۸. در دعاوی مدنی و مالی در مورد خطای قاضی باید دانست که در صورت وجود مال بی‌شک به صاحبش بگردانده می‌شود. در صورت تلف مال، اگر به دست قاضی نرسیده باشد، متلف ضامن است. اگر مال قبل از رسیدن به محکوم له و اتلاف آن توسط وی، به دست قاضی رسیده باشد، می‌توان طبق قانون تعاقب ایادی، مالک اصلی می‌تواند به هر یک از آنان به دلخواه رجوع کند. در صورت رجوع به قاضی، او هم می‌تواند به متلف رجوع نماید.

۹. رد پای این مسأله را در اصول قانون اساسی و قانون جدید مجازات اسلامی نیز می‌توان دید. اصل ۱۷۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و ماده‌ی ۴۸۶ قانون مجازات‌ها به این مسأله پرداخته شده است.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم، (۱۳۸۱)، ترجمه علی مشکینی، انتشارات الهادی، قم، چاپ دوم.
۲. ابن اثیر جزری، مبارک، (بی‌تا)، النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، چاپ اول.
۳. ابن ادریس حلّی، محمد، (۱۴۱۰)، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ دوم.
۴. ابن بابویه، محمد ابن علی، (۱۴۱۳)، من لا یحضره الفقیه، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم.

۵. ابن داوود حلّی، حسن، (۱۳۸۳)، رجال ابن داود، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
۶. ابن قدامه، عبدالله، (بی تا)، المغنی، دارالکتب العربیه، بیروت.
۷. ابن قدامه، عبد الرحمن، (بی تا)، الشرح الکبیر، دارالکتب العربیه، بیروت.
۸. ابن منظور، محمد، (۱۴۱۴)، لسان العرب، دار الفکر - دار صادر، بیروت، چاپ دوم.
۹. ابو الصلاح حلّی، تقی الدین، (۱۴۰۳)، الکافی فی الفقه، کتابخانه عمومی امام امیر المؤمنین علیه السلام، اصفهان، چاپ اول.
۱۰. اردبیلی، احمد، (۱۴۰۳)، مجمع الفائده و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ اول.
۱۱. امام خمینی، سید روح الله، (۱۴۲۲)، استفتائات، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ پنجم.
۱۲. انصاری، مرتضی، (۱۴۱۵)، کتاب القضاء و الشهادات، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، قم، چاپ اول.
۱۳. بجنوردی، سید حسن، (۱۴۱۹)، القواعد الفقهیه، نشر الهادی، قم، چاپ اول.
۱۴. بحر العلوم، سید محمدمهدی، (۱۳۶۳)، الفوائد الرجالیه، تحقیق محمد صادق بحر العلوم حسین بحر العلوم، مکتبه الصادق، بی جا، چاپ اول.
۱۵. تبریزی، جواد، (بی تا)، أسس القضاء و الشهاده، دفتر مؤلف، قم، چاپ اول.
۱۶. جوهری، اسماعیل، (۱۴۱۰)، الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیه، دار العلم للملایین، بیروت، چاپ اول.
۱۷. حر عاملی، محمد بن حسن، (۱۴۰۹)، وسائل الشیعه، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، قم، چاپ اول.
۱۸. حسینی مراغی، سید میرعبدالفتاح بن علی، (۱۴۱۷)، العناوین الفقهیه، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم.
۱۹. روحانی، سید صادق، (۱۴۱۲)، فقه الصادق علیه السلام، دار الکتاب - مدرسه امام صادق علیه السلام، قم، چاپ اول.
۲۰. سبحانی، جعفر، (۱۴۱۴)، کلیات فی علم الرجال، مؤسسه نشر اسلامی، قم، چاپ اول.
۲۱. سبحانی، جعفر، (۱۴۱۸)، نظام القضاء و الشهاده فی الشریعه الإسلامیه الغراء، مؤسسه امام صادق (ع)، قم، چاپ اول.
۲۲. سبزواری، محقق، محمدباقر بن محمد مؤمن، (۱۴۲۳)، کفایه الأحکام، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم.

۲۳. شوشتری، محمدتقی، (۱۴۰۶)، النجعه فی شرح اللمعه، کتابفروشی صدوق، تهران، چاپ اول.
۲۴. شهید اول، محمد بن مکی، (بی‌تا)، القواعد و الفوائد، کتابفروشی مفید، قم، چاپ اول.
۲۵. شهید اول، محمد بن مکی، (۱۴۱۰)، اللمعه دمشقیه فی فقه الإمامیه، دار التراث - الدار الإسلامیه، بیروت، چاپ اول.
۲۶. شهید اول، محمد بن مکی، (۱۴۱۴)، غایه المراد فی شرح نکت الإرشاد، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم، چاپ اول.
۲۷. شهید ثانی، زین‌الدین بن علی، (۱۴۱۲)، الروضه البهیة فی شرح اللمعه دمشقیه، حاشیه سلطان العلماء، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم، چاپ اول.
۲۸. شهید ثانی، زین‌الدین بن علی، (۱۴۱۳)، مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، مؤسسه المعارف الإسلامیه، قم، چاپ اول.
۲۹. شیخ طوسی، محمد، (بی‌تا)، التبیان فی تفسیر القرآن دار الاحیاء التراث العربی، بیروت.
۳۰. شیخ طوسی، محمد، (۱۴۰۷)، الخلاف، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ اول.
۳۱. شیخ طوسی، محمد، (۱۳۹۰)، الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، دار الکتب الإسلامیه، تهران، چاپ اول.
۳۲. شیخ طوسی، محمد، (۱۳۸۷)، المسوط فی فقه الإمامیه، المکتبه المرتضویه لإحياء الآثار الجعفریه، تهران.
۳۳. شیخ طوسی، محمد، (۱۴۰۰)، النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی، دار الکتب العربی، بیروت، چاپ دوم.
۳۴. طاهری، حبیب‌الله، (۱۴۱۸)، حقوق مدنی، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ دوم.
۳۵. طباطبایی، سید محمدحسین، (۱۴۱۷)، المیزان فی تفسیر القرآن، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ پنجم.
۳۶. طباطبایی، سید محمد، (بی‌تا)، کتاب المناهل، مؤسسه آل‌البت علیهم‌السلام، قم، چاپ اول.
۳۷. طبرسی، فضل، (۱۴۱۰)، المؤتلف من المختلف بین أئمه السلف، مجمع البحوث الإسلامیه، مشهد، چاپ اول.
۳۸. عاملی، سید جواد، (بی‌تا)، مفتاح الكرامه فی شرح قواعد العلامه، دار إحياء التراث العربی، بیروت، چاپ اول.
۳۹. علامه حلّی، حسن بن یوسف، (۱۴۱۰)، إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ اول.

۴۰. علامه حلی، حسن بن یوسف، (۱۴۲۰)، تحریر الأحكام الشرعیه علی مذهب الإمامیه، مؤسسه امام صادق (ع)، قم، چاپ اول.
۴۱. علامه حلی، حسن بن یوسف، (۱۳۸۱)، رجال العلامه - خلاصه الأقوال، منشورات المطبعه الحیدریه، نجف، چاپ دوم.
۴۲. علامه حلی، حسن بن یوسف، (۱۴۱۳)، قواعد الأحكام فی معرفه الحلال و الحرام، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ اول.
۴۳. علامه حلی، حسن بن یوسف، (۱۴۱۳)، مختلف الشیعہ فی أحكام الشریعہ، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ دوم.
۴۴. علامه مجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۶)، ملاذ الأخیار فی فهم تہذیب الأخبار، انتشارات کتابخانه آیہ الله مرعشی نجفی - رہ، قم، چاپ دوم.
۴۵. عمیدی، سید عمید الدین بن محمد، (۱۴۱۶)، کنز الفوائد فی حل مشکلات القواعد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ اول.
۴۶. فاضل ہندی، محمد، (۱۴۱۶)، کشف اللثام و الإیہام عن قواعد الأحكام، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ اول.
۴۷. فخرالمحققین، محمد بن حسن، (۱۳۸۷)، ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، مؤسسه اسماعیلیان، قم، چاپ اول.
۴۸. فیض کاشانی، محمد محسن، (بی تا)، مفاتیح الشرایع، انتشارات کتابخانه آیہ الله مرعشی نجفی - رہ، قم، چاپ اول.
۴۹. کشی، محمد، (۱۴۹۰)، رجال الکشی، مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، مشهد.
۵۰. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷)، الکافی، دارالکتب الإسلامیہ، تهران، چاپ چهارم.
۵۱. گلپایگانی، سید محمدرضا، (۱۴۰۵)، کتاب الشهادات، دفتر آیہ الله گلپایگانی، قم، چاپ اول.
۵۲. محقق حلّی، جعفر، (۱۴۰۸)، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، مؤسسه اسماعیلیان، قم، چاپ دوم.
۵۳. محقق داماد، سید مصطفی، (۱۴۰۶)، قواعد فقہ، مرکز نشر علوم اسلامی، تهران، چاپ دوازدهم.
۵۴. مفید، محمد، (۱۴۱۳)، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، قم، چاپ اول.
۵۵. مفید، محمد، (۱۴۱۳)، المقننہ، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، قم، چاپ اول.
۵۶. موسوی اردبیلی، سید عبدالکریم، (۱۴۲۳)، فقہ القضاء، قم، چاپ دوم.

۵۷. نجفی، محمدحسن، (۱۴۰۴)، جواهرالکلام فی شرح شرائع الإسلام، دار إحياء التراث العربی، بیروت، چاپ هفتم.

